

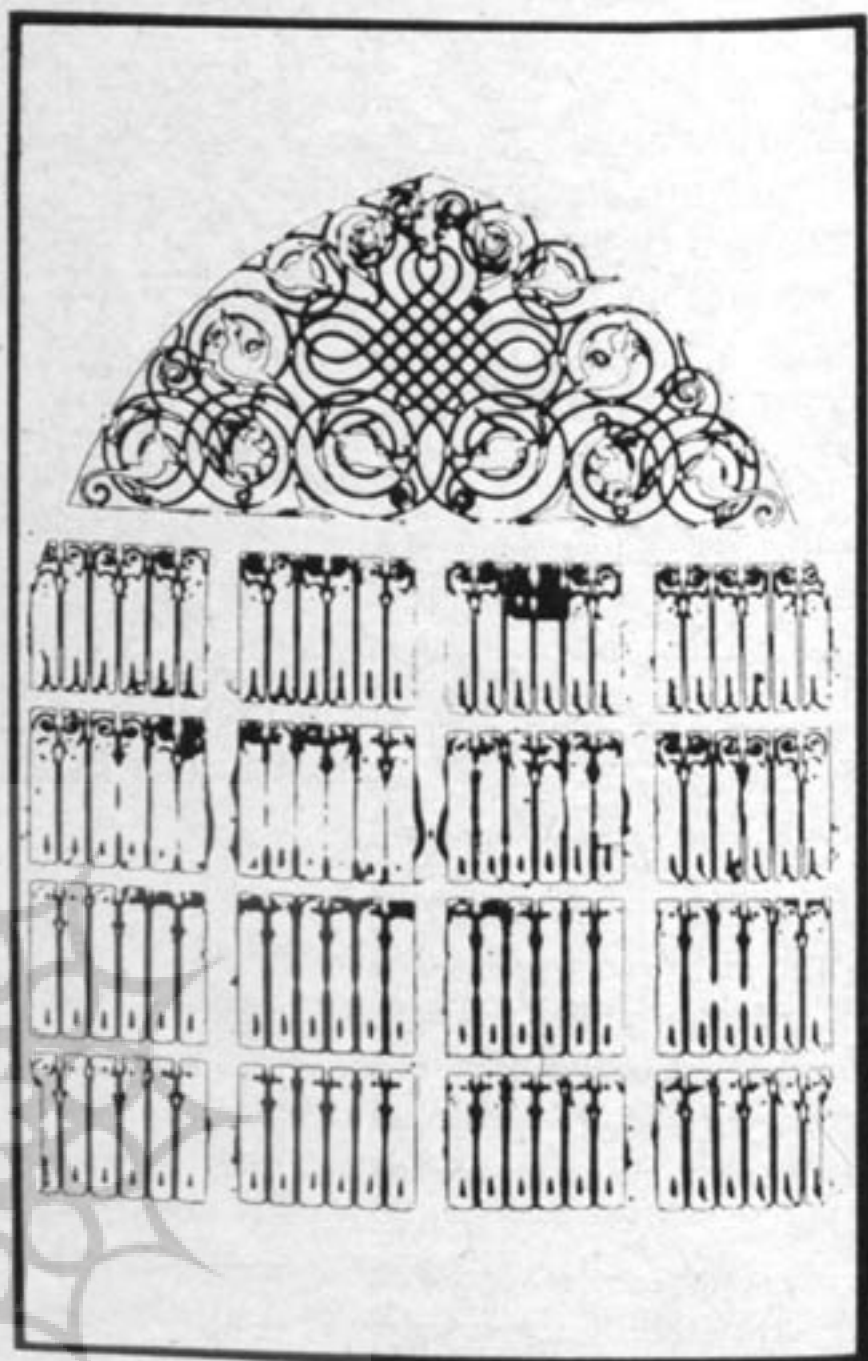
حجت اله اصیل

تکمله‌ای بر:

اندیشه‌های

کسروی

درباره زن - مشروطیت



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نوشته شده بود: «بخشی از يك كتاب منتشر نشده درباره اندیشه‌های سیاسی کسروی». آن مقاله که در نگین منتشر شد. بخشی است از يك كتاب - این كتاب اکنون با نام سیری در اندیشه سیاسی کسروی منتشر شده است که متضمن چندین بخش است. یکی از این بخش‌ها درباره زن و حقوق سیاسی اوست در آن بخش دیدگاه کسروی در باره آن با تفصیل بیشتری آمده است. در مقاله «مشروطیت از دریچه چشم کسروی» مساله زن تنها در رابطه با دموکراسی و شرکت زن در حکومت مطرح شده که ناگزیر از تکرار مطالب بخش پیشین خودداری کرده‌ام و مطلب را باختصار بیان داشته‌ام. اما درباره اینکه آقای یزدانیان نوشته‌اند «کسروی» حقوق را محدود و نسبی نکرده و «باید منع شوندی» بسکار نبرده است «باید گفت کسروی درباره زن و حقوق او و حدود شرکتش در امور جامعه نظر آتی دارد که در مقایسه با بسیاری از معاصرانش، پیشرو و منطقی و واقع بینانه بوده است. او بویژه منزه بودن زن و حیثیت انسانی و فضائل اخلاقی او را مورد توجه و تاکید قرار می‌دهد. اما آنجا که از شرکت زن در حکومت سخن میراند، با صراحت شرکت او را در «.. نمایندگی پارلمان و داوری در دادگاه و وزیر و فرماندهی سپاه...» رد می‌کند چنین حکمی با هر دستاویزی نقض حقوق سیاسی زن است. چون بحث دموکراسی و مشروطیت است از سنجش مسائل با معیار

در مقاله‌ای که زیر عنوان «مشروطیت از دریچه چشم کسروی» نوشته بودم و در شماره ۱۴۵ سال سیزدهم ماهنامه نگین منتشر شده تحقیقی مستند و متکی به آثار کسروی از برخورد این اندیشمند فقید ایرانی با مساله دموکراسی بعمل آمده بود. آقای حسین یزدانیان در شماره ۱۵۶ سال سیزدهم نگین، به دو مورد از آن مقاله ایراد گرفته‌اند. آن دو مورد حدود شرکت زنان در حکومت و «مرزهای آزادی» است. می‌گویم ایرادهای آقای یزدانیان را به ترتیب مطرح و به آن پاسخ گویم.

### - حقوق سیاسی زن

آقای یزدانیان نوشته‌اند: «نخستین نکته داستان زنان و «حقوق سیاسی» آنان است که آقای اصیل آنرا دست و پا شکسته یاد کرده...» و پس از نقل جملاتی از مقاله من، نوشته‌اند: «در این داوری‌ها و برداشت‌ها نارسایی‌هاییست. کسروی هیچگاه «حقوق» را «محدود و نسبی» نکرده و «باید منع شوندی» بسکار نبرده است...» سپس قسمتی از کتاب «خواهران و دختران ما» نوشته کسروی را بگفته خود «برویه بسیار فشرده» نقل کرده و نتایجی علیه مقاله من گرفته‌اند. اینک پاسخ من: نخست در باره آن دست و پا شکستگی مطلب که آقای یزدانیان یاد کرده‌اند، باید بگویم ایشان توجه نکرده‌اند که در بالای عنوان مقاله

دموکراسی ناگزیریم. مسائل اخلاقی و مباحث زیست‌شناسی را در این مقال جایی نیست. در یک جامعه دموکراتیک همه افراد جامعه صرفنظر از جنس و رنگ و نژاد و طبقه و مذهب در حکومت شرکت دارند و برحسب شایستگی خود می‌توانند هر شغل و مقامی را برگزینند، یا خود را برای نمایندگی مردم نامزد کنند، هرگاه یک یا چند عامل بالا حقوق افراد را محدود یا مشروط کند، آن دموکراسی ابر است و هیچ تمهید قانونی یا علمی یا اخلاقی در توجیه این محدودیت پذیرفتنی نیست، بعلاوه کسروی تاکید می‌کند که زنان نیمی از افراد جامعه‌اند پس احترام به عقیده نیمی از افراد جامعه، ایجاب می‌کند که عقاید زن را حرمت بسگذاریم و درباره شرکت او در حکومت، عقیده او را ملاک قرار دهیم. در هر صورت تصمیم یک طرفه درباره حق زن هر چند بنام مصالح او باشد، با معیار دموکراسی مطرود است. آقای یزدانیان در آن مطالبی که «برویه بسیار فشرده» از کتاب «دختران و خواهران ما» آورده چند جمله را حذف کرده‌اند که باعث ابهام موضوع شده است. اینک آن جملات: «خدا زنان را برای کارهایی آفریده و مردان را برای کارهایی. نمایندگی در پارلمان و داوری در دادگاه و وزیری و فرماندهی سیاه و اینگونه چیزها کار زن‌ها نیست، بدو شوند (علت): یکی اینکه اینها بدور اندیشی و رازداری و خونریزی و تاب و شکیب بسیار نیازمند است و اینها در زن‌ها کم است. زن‌ها چنانکه از ساختمان تنی نازک و زود رنجند در سهوشها (احساسات) نیز چنان باشند.

دیگری اینکه اینها با خانداری و بچه پروری که باناهای ارجدارتر زن‌ها است نتواند ساخت. زنیکه هر دو سال و سه سال یکبار بارور خواهد شد و بچه خواهد آورد چه‌سازشی دارد که‌ناور دادگاه یا نماینده پارلمان یا وزیر کابینه باشد؟! آنگاه در آمدن در سیاست و کوشش در راه نمایندگی از زنان آنان را به آمیزش‌ها خواهد کشانید و چه بسا ناستودگیها که رخ خواهد نمود. اگر این در را باز نمایم زنان خود آرا و خودنما میدان خواهند یافت. رویهمرفته کاری نا پسندیده است. زنان زودتر نتوانند فریفت و زودتر نتوانند فریفته گردند. پای ایشان از کارهای گشسور داری هر چه دورتر بهتر.»

این چند جمله که آقای یزدانیان آنها را در بیان فشرده نظرات کسروی نیآورده‌اند حاوی چند نکته است:

۱ - کسروی برکناری زن را در امور سیاسی ناشی از طبیعت و ساختمان جسمی و روانی او می‌داند. ۲ - «در آمدن زن در سیاست» و نمایندگی پارلمان او را به آمیزش با مردان می‌کشاند و این امر فساد اخلاقی جامعه را بدنبال خواهد داشت. ۳ - پرداختن به کارهای سیاسی و اجتماعی با وظایف اصلی زن، یعنی بچه زادن و بچه پرورتن و خانداری ناسازگار است.

بحث در درستی یا نادرستی این استنتاجات را که برای زن طبیعتی کاملاً جدا از مرد قائل است به زیست‌شناسان و روانشناسان می‌سپاریم و باین بسنده می‌کنیم که بگوئیم، ولسو اینکه زن از نظر ساختمان زیستی و روانی جدائی‌هایی بسا مرد داشته باشد، این جدایی توجیه کننده حکومت انحصاری مرد نمی‌تواند باشد. چنین استدلالی را در مورد نژاد و رنگ و طبقه نیز می‌توان تعمیم داد. مگر نه اینکه طبقات صاحب امتیاز، در طول تاریخ از این حربه مجعول علیه طبقات فرودست استفاده کرده‌اند؟ مگر در نظام طبقاتی منفصل (کاست)، فرادستان که خود را برتر از طبقات پائین جامعه می‌دانستند برای این برتری

پایه مذهبی و الهی تراشیده بودند، یا مگر نژادپرستان برای توجیه استثمار سیاه پوستان به جعلیات علمی دست نمی‌زنند؟ اگر قرار باشد هر نوع رفتار و اعتقادی را که بر اثر عوامل گوناگون تاریخی، ثابت و خدشه ناپذیر به نظر می‌رسد، بر حقدانیم و به‌صرف اینک گذشته آنرا پذیرفته، برای آینده درستش بخوانیم ناگزیر باید هر نوع پیشرفت و تحول اجتماعی را نیز منکر شویم. اما کوشش تاریخی و مداوم انسان را برای شکستن پوسته عادات و سنت‌های دیرین بهیچ وجه انکار نتوان کرد. (برای احتراز از هر نوع سوء تعبیر اضافه می‌کنم که قصدم از این مقایسه‌ها صرفاً روشن کردن بحث است و گرنه به آزادی کسروی و مبارزات او با جهل و خرافات و بی‌عدالتی نیک آگاهم.) وانگهی، هنگامیکه گفتگو از دموکراسی و شرکت همه مردم در حکومت در میان است، آیا زنان که نیمی از جامعه‌اند خود می‌پذیرند که شرکت در مشاغل حساس جامعه و نمایندگی پارلمان «بایان» آنها نیست و بهتر است که آنها را در انحصار مردان باقی گذارند؟ اگر چنین توافقی کنند، خود عین دموکراسی است. اگر موافقت نکنند، با هیچ دستاویزی آنان را از آنچه با معیار دموکراسی حق خود می‌دانند محروم نتوان کرد.

حتماً آقای یزدانیان خواهند گفت - همچنانکه گفته‌اند - که کسروی نگفته زنان در امور سیاسی دخالت نکنند، بلکه گفته است زنان بهتر است بنابه مقتضیات طبیعت خود از این کار احتراز کنند. یعنی در واقع نصیحتی مشفقانه کرده است و بس. اما این پاسخ کافی نیست. کسروی بدون تردید، قانون نوشته تا «باید» یا «نباید» بکار برده باشد. آقای یزدانیان مسلماً قبول دارند که کسروی اندیشمندی بود که در برابر جامعه احساس مسئولیت می‌کرد و بسا رسالت‌رستگاری بشر را بدوش می‌کشید. آیا انسان متفکر مسئول که بقول ژان پل سارتر، باهر انتخاب خود بشریت را ملتمس می‌کند، می‌تواند از بیان عقاید سیاسی و اجتماعی خود قصد شوخی و تقنن داشته باشد؟ مگر نه اندرزگویی بدون پذیرفتن پی آمد سیاسی و اجتماعی آن نفسی خام دستانه است؟ بدون شك کسروی به آنچه می‌گفت و می‌نوشت معتقد بود و انتظار داشت که جامعه گفتار و نوشتار او را پذیرا باشد. بهمین دلیل بین جمله (پای ایشان [زنان] از کارهای کشور هر چه کوتاهتر بهتر)، با جمله‌ای که در آن «باید منع شوند» بکاررفته باشد چه تفاوتی وجود دارد شکی نیست که کسروی برای خردانسان اهمیتی بسزا قائل است و معتقد است که هرگاه خرد انسان، بر رفتار او حاکم گردد به‌رستگاری و صلح و صفا دست خواهد یافت. فرض کنیم که آنان به فرمان خرد گردن نهد و جنک‌وستیز از زندگی او محو شود و خدشه و نیرنگ از روابط سیاست رخت بربندد و انسان راستین در شهر آرمانی خرد به رستگاری رسد و گسرك و میش در کنار هم بسزیند. آنگاه از فریفتن و فریفته شدن زن دیگر گفتگویی نخواهد بود وزن نیز می‌تواند با نشان دادن شایستگی خود در کار حکومت شرکت کند. اما اگر قرار باشد که میدان سیاست همچنان عرصه تنازع بقسا بماند و قسوی ضعیف را ببلعد و بسر روابط آنانها، زور حاکم باشد، آیا حکومت جمیله‌بویاشاها و ژاندارکها و ایندیراگانندی‌ها از حکومت نرون‌ها و شاه سلطان حسین‌ها... برتر نخواهد بود؟ کسروی در همان کتاب «خواهران و دختران ما» بآنحسین از زنی شجاع بنام قره فاطمه نام می‌برد که هنگامیکه قوای عثمانی در مقابل سربازان روسیه تزاری شکست می‌خورند و روی به‌هزیمت می‌نهند و شهر به دشمن می‌سپارند، با دسته‌ای از افراد تحت

فرماندهی خود (که البته همه مرد بوده‌اند) بر سربازان مهاجم می‌تازد و از شهر بیرونشان می‌راند. پس بپذیریم که شایستگی با جنس رابطه محکمی ندارد. ضعف و کناره گیری زن را در عوامل تاریخی و اجتماعی و در میراث فرهنگی جامعه باید جست.

آقای یزدانیان پس از نقل قسمتی از گفتار کسروی درباره زن نوشته‌اند: «... اکنون زنان به پارلمان و وزارت هم راه یافته‌اند ولی باز می‌بینیم که آن پستی و بلندی از میسان ترفه و بسیارند زنانی که در جایگاههای بلند دولتی هستند ولی آگاهی‌هایی از گردش روزگار و پیشرفت زنان ندارند و برای گرفتاریها سفره می‌گسترند و به فال قهوه و رمال باز می‌گردند.» من این گفته آقای یزدانیان را در بست می‌پذیرم ولی برای رفع ابهام از بیان چند نکته ناگزیرم. شکی نیست که بسیاری از زنان برغم تحصیلات عالی و مقام بلند اجتماعی خود، هنوز در بند خرافات‌اند. هنوز سفره می‌گسترند و به رمال و فال گیر و دعا نویس مراجعه می‌کنند. هنوز شمع می‌افروزند، دخیل می‌بندند، و نذر می‌کنند. اما این مطلب خودبختی منصل است. علت را در ناهماهنگی بومیایی فرهنگی باید جست. می‌دانیم که در روند بومیایی فرهنگ جامعه، همه عناصر فرهنگی یکسان تغییر نمی‌کنند. بعضی سریع دگرگون می‌شوند و برخی کند. شك نیست که زنان نسبت به گذشته به پیشرفت‌هایی دست یافته‌اند ولی از بسیار جهات نوعی ایستایی و درجا زدن دیده می‌شود. باید دید چرا برخی عناصر فرهنگی در تحول به وضع جدید ایستا است. بنگان من عوامل متعددی، در این فرایند دخالت دارد. یکی مقام زن در تاریخ است. زن همواره از امور مهم زندگی برکنار بوده‌ست مرد کشتی زندگی را آنجا که خواسته برده‌وزن حتی حق جامعه بر تن دریدن نداشته است. بی‌نقشی زن در زندگی او را بیش از پیش بسوی خرافات رانده‌است، هنگامی که همه جریان امور خارج از اراده انسان قرار دارد، نسبت به نیروی درونی خود بی‌عقاد می‌شود و توجه خود را به نیروهای خارجی و مجهول معطوف می‌دارد. انسان در این مرحله خود و زندگی را باز بجهت نوشتی محتوم می‌انگارد که نیروهای مرموز غیر قابل شناخت، آن را به حرکت در می‌آورد. همین جهل و ناتوانی و هم انگیز است که بشر کن را در مقابل معبد خدایان برانو در آورده و به قربانی کردن واداشته است.

درست است که چشم زن معاصر به آفاقی گسترده‌تر گشوده شده، ولی در چشم انداز خود اغلب سراب یافته است. غریب رنگ و روغن زده‌ای بوده در خدمت مصرف و فروش و سود. برای اینکه زن خود را در صحنه زندگی دریا بد و نقش واقعی خود را ایفا کند، باید وجودش از شناخت و فرهنگ لبریز گردد. نیاز واقعی و قوانین تکامل جامعه و رسالت انسان را باز شناسد. اگر زن از این لحاظ کاستی‌ای نشان داده، درمان این درد جز بی‌بردن زن به ارزش وجودی خود از راه شرکت موثر و واقعی در امور جامعه نتواند بود.

آقای یزدانیان نوشته‌اند: «... کسروی زنان را بخش جداگانه‌ای از «ملت» بحساب نیاورده و اگر از جریده‌ها و باباهای طبیعی سخن رانده آنان را از «حقی محروم» ناخته بلکه کوشیده که جایگاه آنان را در میان مردم روشن گرداند. بزبان دیگر او خواسته هر کس را بر مزی که دارد و بایایی (وظیفه‌ای) که بگردن اوست باز گرداند. از آنسوی وقتی «ملت» گفته می‌شود در همان حال که «کلی و تجزیه ناپذیر» است به «گروه‌های مجزا با شایستگی‌های متفاوت» نیز بخش می‌گردد. ولی همه در برابر قانون و باباهای همگانی (وظایف ملی) یکسانند.

پس چگونه است که «به محرومیت» اکثریت مردم از شرکت در حکومت منجر می‌شود؟

باز می‌گوییم در سخنان کسروی درباره زنان «محرومیت» در کار نیست بلکه حد یا مرز در کار است آقای یزدانیان در اینجا بیان «اظهر من الشمن» کرده‌اند. البته ممکن است افراد يك جامعه از نظر شایستگی، خاستگاه طبقاتی، امکانات رفاهی و دسترسی به وسائل پیشرفت، باهم تفاوت داشته باشند. ولی خطر در آنجا است که این تفاوت یا این کثرت در مقابل وحدت را بعنوان يك اصل سیاسی و قانونی بپذیریم وقتی میتوان ادعا کرد جامعه را چون کل واحدی در نظر گرفته‌ایم که هیچ نظریه یا اصلی افراد را از رسیدن با حقوق مسلم آنان باز ندارد، کوشش برای باز گرداندن «هر کس» به حد و مرز خود - که البته فرضی هم هست - درست همان «باید منع شونهی» است که آقای یزدانیان آن را انکار کرده است. اگر فردی خود را شایسته احراز نمایندگی یا مقام اجتماعی می‌داند و بندهای قانونی باتکاء تفاوت «باباها» سد راه اوست، آن فرد ذیحق است که ادعا کند در جامعه مهمترین اصل دموکراسی یعنی برابری نادیده گرفته شده است.

ذکر این نکته ضروری است که آنجا که من صحبت از محرومیت اکثریت از دخالت در حکومت کرده‌ام باتوجه به مساله زن و همچنین با در نظر گرفتن شرط صلاحیتی بوده‌است که کسروی برای شرکت در حاکمیت قائل شده است. بنابراین آقای یزدانیان بدون در نظر گرفتن بخش قبلی مقاله، داوری کرده‌اند.

## ۲- مرزهای آزادی

قسمت دیگر ایراد آقای یزدانیان متوجه بخشی از مقاله «مشروطیت از دریچه چشم کسروی» است. در آن بخش زیر عنوان «مرزهای آزادی» برداشت کسروی را از آزادی عقیده بیان کرده بودم. در آن مقاله باتوجه به برداشتی که کسروی از شعر و فلسفه و مذهب و تصوف دارد و باستناد چند نقل قول از نوشته‌های وی نتیجه گرفته بودم: «... کسروی منظور خود را از آزادی اندیشه به نوعی اندیشه خاص محدود می‌کند، که در آن برای اندیشه‌های فیلسوفان، پیروان مذاهب مختلف، صوفیان و همه اندیشه‌هایی که به پندار متکی باشند جایی نیست و هنرو اندیشه هنگامی مجاز شناخته می‌شوند که انطباق آن با ضوابط اخلاقی پیش‌بینی شده احراز گردد. دولت و مردم و وظیفه دارند که از بدآموزان جلوگیری کرده مردم را از کارهای آنان آگاه و نوشته‌های آنان را نابود کنند... کسروی در مخالفت با اندیشه و عقایدی که به زعم او بر «پندار» متکی هستند، سختگیر بوده آنها را در حد گناه کبیره می‌داند. دارندگان چنین عقایدی سزاوار مرگ‌اند.»

پس با نقل چند جمله از کسروی که در آنها پیروان پندار و سخنرانان از چیزهایی راه بسته، دشمن خداوند معرفی شده‌اند و تاکید شده که به این کسان اتمام حجت باید کرد تا اگر از روش خود دست برنداشتند کشته شوند، نتیجه گرفته‌ام که «پس آزادی عقیده در برخورد با معیارهای فکری کسروی، رنگ می‌بازد و جای خود را به آزادی اندیشه می‌دهد. اندیشه‌ای که عقل نتایج سودمند آن را بپذیرد و این نتایج در عمل از قوه به فعل آید.» آقای یزدانیان در مقام ایراد به این مطلب نوشته‌اند: «در این سخن نویسنده گفتار بالا، خواست کسروی از آزادی اندیشه و جایگاه این سخن به بیان آمده بدرستی در نیافته، با اینهمه کوشیده چیزی را که خود پنداشته، با چنان جمله‌های پیچیده و واژه‌های

روزنامه‌ای بنام اندیشه کسروی درباره «مرزهای آزادی» باز نماید. از اینجا يك كج فهمی (سوء تفاهم) «پدید آمده ...» درباره آن «جمله‌های پیچیده و واژه‌های روزنامه‌ای» که آقای یزدانیان اشاره کرده‌اند، چون بحث ادبی در میان نیست و ایشان قصد خود را از «واژه روزنامه‌ای» روشن نکرده‌اند، بحثی نمی‌کنیم. اما در باره درست در نیافتن خواست کسروی از آزادی اندیشه و جانی که آن سخن بمیان آمده باید بگویم آقای یزدانیان در اینجا کسم لفظی کرده‌اند. ماخذ من برای نوشتن آن مطالب (مرزهای آزادی) کتاب‌های «در راه سیاست» و «ورجاوند بنیاد» بوده و به دلایلی که اینک برمی‌شمرم هم خواست کسروی را درست در یافته‌ام و هم جائیکه سخن از آزادی عقیده و آزادی اندیشه بمیان آمده است: کتاب «در راه سیاست» چنانکه از نام آن برمی‌آید و محتوی آن نیز گواه است حاوی نظرات سیاسی کسروی است. بنابراین هر مطلبی که در آن کتاب آمده، دقیقاً با سیاست و نظرات سیاسی کسروی مرتبط است. اما کتاب «ورجاوند بنیاد» بر دیگر آثار کسروی برتری دارد. کسروی خود در مقدمه آن کتاب می‌گوید:

این کتاب که در چهار بخش پایان خواهد یافت همه گویاکها و آموزاکهای ما را در زمینه جهان و زندگانی در بر خواهد داشت ... این کتاب دیگر نخواهد شد ولی باشد که به آن بیفزاییم ... (کسروی ورجاوند بنیاد مقدمه).

پس کتاب «ورجاوند بنیاد» کتاب جامع و کامل و مقدس کسروی است که مطالب آن را جاودانه و تغییر ناپذیر می‌داند. قسمتی از مطالب «مرزهای آزادی» از بخش سوم «ورجاوند بنیاد» گرفته شده. این بخش شامل چکیده عقاید کسروی درباره سیاست و اقتصاد و وظایف متقابل فرد و حکومت است. یعنی تنها جایی است که کسروی خواست خود را از آزادی بطور محکم و روشن بیان داشته است.

قسمت یازدهم از بخش سوم «ورجاوند بنیاد» را زیر نام «باید از بدآموزیها جلو گرفت» برای نوشتن مطالب «مرزهای آزادی» مورد استفاده قرار داده‌ام. اگر کسروی مطالب این قسمت را بدون توجه به عقاید خود درباره دموکراسی بیان داشته من ایراد آقای یزدانیان را می‌پذیرم. ولی چنین گمانی درباره کسروی خطا است. آقای یزدانیان نوشته‌اند: باید دانست که در ایران هر کس به سخنی می‌پردازد یا گفته‌ای می‌شود در پی آن نیست که بیاندیشد و بیژوهد و دریابد که آن سخن یا گفته درست است یا نادرست، سودمند است یا زیانمند، راست است یا ناراست.

رو به رفته ما ایرانیان هر سخن و گفته‌ای را نااندیشیده در دل جا می‌دهیم و جزو باورهای خود می‌گردانیم و هرگاه کسی به آن ایراد گرفت و بدلیل نادرستی و ناراستی و زیانمندی آن را نشان داد، باز با فشارانه برگشته خود می‌ایستیم و سرانجام می‌گوئیم: آن عقیده شماس، اینهم عقیده من است. عقیده آزاد است.

در چنین جاهاییست که کسروی از «آزادی اندیشه» گفتگو بمیان آورده است. «آقای یزدانیان در اینجا، منصفانه از «ما ایرانیان» سخن رانده و قبول کرده است که خود نیز مشمول این حکم کلی است. اما دوست عزیز، در میان ما ایرانیان نیز بوده‌اند و هستند، کسانی که باندازه کافی پژوهیده و نااندیشیده‌اند و می‌پژوهند و می‌اندیشند، ولی شما هرگز انتظار نداشته باشید که آن پژوهندگان و اندیشه‌کنندگان، همیشه به نتیجه‌های پسگانه برسند. خوشبختانه یا بدبختانه، این ویژگی منحصر به «ما ایرانیان» نیست. این خاصیت آنان اجتماعی است. تفاوت رای بر مسائل

عقیدتی به تعداد تفاوت امتیازات، دیدگاهها، منافع و خاستگاههای طبقاتی است. اگر انسان‌ها می‌توانستند برای همه مسائل زندگی خود به راه حلی واحد دست یابند. تاکنون درهای مدینه فاضله بروی آنها گشوده شده بود. اگر هر کسی بر سر عقاید خود پافشاری نمی‌کرد، از این همه دسته‌ها و گروههای متخاصم و این همه احزاب و طبقات و از این همه نولت‌ها و دسته‌بندی‌های بین‌المللی خبری نبود. اینها همه معلول سرسختی و پافشاری انسان بر روی اعتقاداتی است که چه بسا پایه و اساس عقلانی هم نداشته باشد. آقای یزدانیان، پس چند جمله از کسروی آورده‌اند تا مرز میان اندیشه و پندار را مشخص کنند. به نقل قسمت‌هایی از آن می‌پردازیم:

«ما هم نمی‌گوئیم کسی نیندیشد و نفهمد بلکه همیشه پسا فشاری مینمائیم که هر کسی بفهمد و بیندیشد و خرد خود را بکار اندازد ...»

اگر خواست شما از «آزادی عقیده» آنست که هر کسی هر «پندار» غلطی را در مغز خود جا نداد کسی به او ایراد نگیرد و میخواهید که این کیش‌های گوناگون و بدآموزیهای درهم‌چنانکه هست بماند آن بسیار بی‌معنی است.

خواننده باید توجه داشته باشد که منظور کسروی از کیش‌ها همه مذاهب موجود در ایران و حتی در جهان است. بنابراین همه مذاهب موجود ایران، مانند شیعه و سنی و بهائی و تصوف و همه ادیان چون دین یهود و مسیحیت و زردشتی و بونایی در محدوده کیش‌هایی قرار می‌گیرد که در شکل رایج خود با ایراد و انتقاد کسروی روبرو میشوند. کسروی واژه پندار را هم بمعنی خرافه مثل جادوگری و دعانویسی و فال‌گیری و نظیر آن بکار می‌برد و هم بمعنی خیال مثل تخیلات انتراعی شاعرانه و رمان و فلسفه و هنر نوشته و گفته‌ای که حاصل تخیلات انسان بوده و به دلایل محکم عقلی و علمی متکی نباشد (البته با معیاری که کسروی از عقل بدست میدهد) و خواننده خود با خواندن همین مطالبی که آقای یزدانیان نقل کرده است می‌تواند قضاوت کند که آیا کسروی برای اندیشه و عقیده محک و قالب خاصی داشته یا نه. برای رفع هر گونه ابهامی چند فراز از کتاب «ورجاوند بنیاد» را که با موضوع مرتبط است نقل می‌کنیم:

«یکی از آسیب‌های بزرگ جهان بدآموزیهاست. باشد کسانی که برای خودنمایی و نام آوری، و یا بهر رسیدن به پست آرزویی، یا بهر آزاد گردانیدن خود از باباهای زندگانی، یا تنها از روی هوسبازی، به سخنانی برخیزند و آنها را در میان مردم پراکنند. باشند کسانی که دنبال چیزهای نادانستی را، چیزهایی که راه بسوی آنها گشاده نیست - گیرند و پندار را راهنمای خود گردانیده به گفتگو پردازند یا مثلا سخن از آغاز جهان رانند یا از آن سوی سپهر آگاهیها دهند، یا لاف از ناپیدا دانی زنند، یا دانش‌ها را کوتاه و نارسانا نمایند، یا از جهان و زندگانی به نسکوهش فهند، یا در زیستن راههای بی‌خردانه نمایند، چنانکه تا کنون از اینگونه بسیار کرده‌اند. بت‌پرستی، فلسفه، صوفیگری، خراباتیگری، شیعیگری، باطنیگری، بهایی‌گری و بسیار مانند اینها، همه از آنگونه است. مادیگری از دانش‌ها برخاسته لیکن بسیار بوده‌اند کسانی که آنرا دستاویزی برای سرپیچیدن از باایا های آدمیگری و آزاد بودن در هرزشتکاری گرفته سخنان رنگارنگی از آن پدید آورده‌اند.

این کسان بدآموزانند و مایه گمراهی مردمان توانند بود، باید از بدآموزیهای آنان جلو گرفت و مردمان را از بیبایی و زیانمندی گفته‌هایشان آگاهانید.

باید نوشته‌های زیانمند را از هرگونه که باشد از یاره  
گویهای شاعرانه، پندارهای فیلسوفانه، از افسانه‌های بیبا، از  
دستورهای بیدانسانه درباره تندرستی، راهنمایی‌های بی‌خردانه در  
زمینه زندگانی و مانند اینها نابود گردانید. باید سوزانید، بسه  
رود انداخت، به چاه فروریخت.

«جلوگیری از بد آموزان و آگاهانیدن مردمان از کارهای  
آنان، و نابود گردانیدن نوشته‌های زیانمند، از بایاهای بزرگ  
آدمیانست. از بایا هایت که چه سررشته‌داری (دولت) و چه  
یکایک مردم هر یکی در جای خود - آنها را بگردن می‌دارند.  
بسیار بجلالت که چنانکه ما امروز می‌کنیم سالی یک روز را با این  
نام «روزبه» گیرند و به یاد این بایاهای خود باشد» (ورجاوند  
بنیاد، صفحه ۷۵ - ۱۷۳) درباره درستی یا نادرستی نظریه کسروی  
درباره ادیان و مذاهب بحثی نمی‌کنیم. فقط خواننده منصف را  
به داوری می‌طلبیم تا روشن شود که آیا کسروی برای ابراز عقیده  
و هنر و شعر و ادبیات قالب از پیش ساخته‌ای دارد یا نه؟

لازم به یادآوری است که کسروی به رغم تصور عدمای  
مخالف مطلق شعر نیست. او از شاعر رسالت و از شاعر می‌خواهد.  
بنابراین هرگاه شعری فاقد پیام اجتماعی و اخلاقی باشد آن شعر  
بد آموزی است و سراینده‌اش بدآموز، در مقاله «مشروطیت از  
دریچه چشم کسروی» از به صواب یا خطا بودن کسروی، سخنی  
نرفته است بلکه گفته شده که کسروی هنر و اندیشه را خارج از  
معیارهای اخلاقی که خود معتقد است نمی‌پذیرد. گفته شده نتایج  
اندیشه که بصورت عقیده نمایان میشود با معیارهای فکری وی  
محدود میشود. این عیب یا گناهی بر کسروی نتواند بود. هر کس  
می‌تواند از هنرمند تعهد و رسالت بخواهد و از هنر پیام و هنرمند  
بی‌رسالت عقیم است و هنری بی‌پیام بی‌خاصیت.

فلسفه نیز صرفاً متکی بر پندار نیست، کار فیلسوف تنظیم  
و تعمیم یافته‌های علمی و هنری عصر خویش است برای تصحیح  
بینش جامعه و راهبری او در زندگی. با این مفهوم کسروی خود  
نیز فیلسوف است. زیرا او درباره خرد و روان آدمی، دین و جهان  
آفرینش و هدف و مقصود آن نظرانی دارد که بر دیت آورد های  
علمی و عقلی روزگارش متکی است. معهذا هیچکس نمی‌تواند  
منتظر باشد که همه تفکرات فلسفی و همه کوشش‌های هنری نتیجه  
و محصول واحدی بار آورند. وقتی صحبت از دموکراسی است  
اعمال خشونت در برابر فلسفه و مذهب و هنر ضد دموکراسی است  
با فلسفه و هنر و مذهب می‌توان ستیزه فکری و قلبی کرد. اما  
محدودیت قانونی، علاوه بر اینکه دموکراسی را خدشه ناز می‌سازد.  
دراز میان بردن هنر و اندیشه نیز ناتوان است.

در قسمتی دیگر از نقل قولی که آقای یزدانیان از کسروی  
گردماند می‌خوانیم: «اگر آزادی عقیده باین معنی است پس  
«سیف‌القلم» که زنان بدکار را می‌کشت و عقیده‌اش آن بود  
«اصغر بروجردی» که بچه‌ها را می‌کشت شما چه ایرادی به ایشان  
داشتید؟!»

میدانم خواهید گفت «عقیده جرم عمل است» می‌گویم: عمل نتیجه  
«عقیده» می‌باشد و بسیار شگفتست که شما آنها را از هم جدا گیرید؟»

مناخانه در اینجا خلط مبحث بسیار بین است: آن عمل  
سیف‌القلم و اصغر بروجردی نه اندیشه است، نه عقیده. عمل آنها  
نتیجه اندیشه یا عقیده هم نیست. عمل آنان انحراف است و انحراف  
واکنش بیمار گونه و غیر قابل مقاومت روان آدمی است. بررسی  
انحراف در قلمرو بحث عقیده یا اندیشه بگمان من بی‌سورد است.

آقای یزدانیان می‌نویسد: «... کسروی نمی‌گوید تو اگر  
چیزی به اندیشه‌ات رسید باز ننما، نمی‌گوید «نوعی اندیشه خاص»  
داشته باش بلکه می‌گوید هر چه می‌خواهی بنویس و بساز گسو.  
«محدودیتی» برای نیست. لکن اگر سخن یا نوشته ترا بررسی  
کردند و نادرستی آن را نمودند به بهانه آزادی عقیده استادگی  
تکن و در گمراهی خود پافشاری نداشته باش می‌گوید: تو در اندیشه  
آزادی لیکن در کجراهی و گمراهی آزاد نیستی، می‌گوید: هر  
کسی آزاد است هر هنر یا اندیشه چه نیک و چه بد چه پندار و چه  
اندیشه داشته باشد و در پیرامون آن بگوید و بنویسد ولی چون  
نادرستی آن آشکار گردید دیگر نمی‌تواند بهانه «آزادی عقیده»  
به سخن خود بایستد و بدآموزیهای خود را گسترش دهد زیرا بایای  
مردم و دولت است که از آنها جلوگیرند و اگر دیدند خیره‌سری  
می‌کنند و همچنان از پندار و گمان پیروی کرده در گمراهی خود  
پافشار است سزائی جز کشتن نخواهد داشت.» درباره این سخنان،  
ذکر چند نکته ضروری است:

نخست باین خط و نشانی که کشیده شده و با آن «بایاهایی»  
که برای مردم و دولت تعیین شده آقای یزدانیان می‌توانند مطمئن  
باشند که موردی برای بررسی و سپس کشتن کجراهان پیش نخواهد  
آمد. زیرا هیچکس این زهره را نخواهد داشت که بگوید سا  
بنویسد.

دوم - بررسی نادرستی و نادرستی باکیست و معیار تشخیص  
کج و راست کدام است؟

سوم - تاریخ گواه ریختن خون بسیار کسانی است که  
به بیانه گفتن و نوشتن محکوم شدند و بسیاری از آن گفته‌ها و  
نوشته‌ها بر حق نیز بوده‌اند.

این منطق بگمان ما، بجادوگر کشی و رافضی‌کشی و مرتد  
کشی آنچنانی که تاریخ بسیار بیاد دارد منتهی خواهد شد. در  
پایان ذکر این نکته ضروری است که مقام کسروی در علم و ادب  
و تحقیق و تبصیح بسیار شامخ بود. معهذا فضیلت انسانی و شخصیت  
اسوار و زندگی منزله او کمتر از نوشته‌ها و گفته‌هایش ارجمند نیست.  
اواز موضع خود با قدرت دفاع می‌کرد و هرگز نان را به نرخ روز  
نمی‌خورد و بر مذهب مختار جامعه و ارزش‌هایی که معتقد به آنها  
نبود سر تعظیم فرود نمی‌آورد. بنابراین کوشش برای گفتن اینکه  
عقاید کسروی مثلاً با فلان مکتب یا فکر یا روش زندگی منطبق  
است، نوعی بازاری کردن و هنرنگ جناعت ساختن افکار اوست.  
این روش از حالت تهاجمی به موضع دفاعی افتادن است. هر  
مکتب فکری یا ایدئولوژی که به چنین موضعی افتد، شکست و  
تحلیل رفتن در روزگار سر نوشت محتوم آن است.